

باطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را درباره گنج حضور و آموزش های که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

کہ تو آن ہوشی و باقی ہوش پوش
خویشین را کم مکن، یا وہ مکوش

مولانا

عكس نوشتہ ابيات

ونكات انتخابي

برنامه ۱۹۹ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com

کجا باشد دورویان را میانِ عاشقان جایی؟
که با صد رو طمع دارد ز روزِ عشق فردایی

طمع دارند و نبودشان، که شاه جان کند ردشان
ز آهن سازد او سدشان، چو ذوالقرنین آسایی

ذوالقرنین آسا: مانند

ذوالقرنین، مانند اسکندر که
در برابر یاجوج و ماجوج سدّی
کشید.

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۹

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۵۲

دورویی با چنان رویی، پلیدی در چنان جویی

چه گنجد پیش صدیقان؟ نفاقی کارفرمایی

که بیخ بیشه‌ی جان را، همه رگ‌های شیران را

بداند یک به یک آن را، به دیده‌ی نورافزایی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۵۲

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

فَعَلَ تَوَسَّتْ أَيْنَ غُصَّهَائِي دَمِ بَدَمِ
أَيْنَ بُوَدَ مَعْنِي قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲



گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۹۹

مرا هرآینه خاموش بودن اولی‌تر که جهل پیش خردمند عذر نادان است

سعدی، دیوان اشعار،
غزلیات، غزل شماره ۸۲

گنج مضمون، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۹



**بداند عاقبت‌ها را، فرستد راتبت‌ها را
ببخشد عافیت‌ها را، به هر صدیق و یکتایی**

عافیت: رستگاری، سلامتی
راتبه: وظیفه، مستمری

**براندازد نقابی را، نماید آفتابی را
دهد نوری خرابی را، کند او تازه انشایی**

انشا: آفریدن، پدید آوردن

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۵۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

مولوی، دیوان سُمس، غزل ۲۵۵۲

اگر این شه دورو باشد، نه آتش خُلق و خو باشد

برای جست‌وجو باشد، ز فکرِ نَفْسِ کژپایی

کژپا: مجازاً غلط اندیش

دورویی اوست بی‌کینه، ازیرا اوست آینه

ز عکسِ تو در آن سینه نماید کین و

بدرایی

بدرای: بداندیش، بدخواه

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۹۹

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۵۲

مزن پهلو به آن نوری، که مانی تا ابد کوری
تو با شیران مکن زوری، که روباهی به سودایی

پهلو زدن: برابری کردن با کسی، مبارزه کردن

سودا: دیوانگی، جنون، عشق

که با شیران مری کردن، سگان را بشکند گردن
نه مگری ماند و نی فن، نه دورویی، نه صدتایی

مری کردن: جنگ کردن، پیکار کردن

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

کاغذ کاغذ و نعرہ زاغ سیاہ دایماً باشد بہ دنیا عُمرخواہ

کاغذ کاغذ: قارقار، صدای کلاغ
عُمرخواہ: عُمرخواہندہ

ہمچو ابلیس از خدای پاک فرد
تا قیامت عمرِ تن در خواست کرد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۸_۷۶۷

کنج حضور، پرویز شہباز، برنامه ۸۹۹

چون نبودش تخمِ صدقی کاشته

حق برو نسیانِ آن بگماشته

گرچه بر آتش‌زندی دل می‌زند

آن ستاره‌ش را کفِ حق می‌کشد

آتش‌زنده: سنگِ چخماق

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۵_۳۵۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

هست زاهد را غمِ پایانِ کار
تا چه باشد حالِ او روزِ شمار؟

عارفان، ز آغاز گشته هوشمند
از غم و احوالِ آخر فارغانند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶۶_۴۰۶۵

کنج مضمون، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

هرچه از وی شاد گردی در جهان
از فراقِ او بیندیش آن زمان

ز آنچه گشتی شاد، بس کس شاد شد
آخر از وی جست و هم چون باد شد

از تو هم بجهد، تو دل بروی مینه
پیش از آن کو بجهد، از وی تو بجه

مولوس، شور، دقمر سوم،

پست ۳۶۹۹-۳۶۹۷

کنج حضور، پرویز

شهباز، برنامه ۸۹۹

آفتی نبود بتر از ناشناخت تو بر یار و ندانی عشق باخت

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۸۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹



یُسِرُ با عُسِرِ اسْتِ، هین آیسِ مَبَاشِ راه داری زین مَمَاتِ اَنْدَرِ مَعاشِ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۱

یُسِرُ: آسانی

عُسِرُ: سختی

آیسِ: ناامید

مَمَاتِ: مرگ

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»

«پس بی تردید با دشواری آسانی است.»

(قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۵)

تو که هست عَنَبِیِ دُورِ شِوِازِ مَجَلِسِ ما که دلت را ز جَهانِ سَرْدِ کَنْدِ کَافُورِ مِ

عَنَبِ: انگور

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

عاشقِ دلبرِ مرا شرم و حیا چرا بُود؟
چونکه جمالِ این بُود، رسمِ وفا چرا بُود؟

لذتِ بی‌کراهی است، عشقِ شده‌ست نام او
قاعده خود شکایت است، ورنه جفا چرا بُود؟

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

گر مجلسم خالی بُدی، گفتار من عالی بُدی
یا نور شو، یا دور شو، بر ما مکن چندین ستم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۸۲

فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ نَشْنِيدهای؟
اِنْدَرِيْن پِستِي چِه بر چَفْسِيدهای؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۶

«وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»

«و رزق شما و هر چه به شما وعده شده در آسمان است.»

(قرآن کریم، سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۲۲)

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامہ ۸۹۹

قسمتِ خود، خود بُریدی تو ز جهل

قسمتِ خود را فزاید مَرِدِ اهل

مَرِدِ اهل: انسانِ لایق، شایسته و سزاوار.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۴

گنج

حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه

۸۹۹

چو فرموده‌ست رزقت ز آسمان است
زمین شوریدنِ ای فلاح، تا کی؟

فلاح: کشاورز، باغبان

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۵۴

ای عاشق جریده، بر عاشقان گزیده
بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

جریده: یگانه، تنها

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

جست و جویی از ورای جست و جو من نمی‌دانم، تو می‌دانی، بگو

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱۱

روی را پاک بشو، عیب بر آینه من
نقد خود را سره کن، عیب ترا زوی مکن

سره کردن: خالص گردانیدن، پاکیزه گردانیدن

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۹۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

گر مرا روزی بُدی اَندر جهان
خود چه کارستی مرا با مُردگان؟

این سزای آنکه یابد آبِ صاف
همچو خر، در جوی بمیزد از گزاف

میزیدن: ادرار کردن

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶۹-۴۷۰
گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

گر بداند قیمت آن جوی، خر
او به جای پا، نهد در جوی، سر

او بیابد آنچه‌ان پیغمبری
میرِ آبی زندگانی پروری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۱-۲۷۲
گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

چون نمیرد پیش او کز امرِ گن؟

ای امیرِ آب، ما را زنده کن

هین سگِ نفسِ تو را زنده مخواه

کو عدوِّ جانِ توست از دیرگاه

مولوی، شوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۳-۴۷۴
لج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

خاک بر سر استخوانی را که آن
مانع این سگ بُود از صیدِ جان

سگ نه ای، بر استخوان چون عاشقی؟
دیوچه وار از چه بر خون عاشقی؟

دیوچه وار : مانند زالو

دیوچه : زالو

مولوی ، مثنوی ، دفتر دوم ، ابیات ۴۷۶ _ ۴۷۵

گنج حضور ، پرویز شهبازی ، برنامه ۸۹۹

آن چه چشم است آن که بینایش نیست؟
زامتحان ها جز که رسوایش نیست؟

سهو باشد ظنّ ها را گاه گاه
این چه ظن است، این که کور آمد ز راه؟

دیده آ، بر دیگران، نوحه گری
مدّتی بنشین و، بر خود می گری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم ابیات ۴۷۹ تا ۴۷۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

جرمِ خود را بر کسی دیگر منه
هوش و گوشِ خود بدین پاداش ده

جرم بر خود نه، که تو خود کاشتی
با جزا و عدل حق کن آشتی

رنج را باشد سبب بد کردنی
بد ز فعلِ خود شناس، از بخت نی

مولوی، مثنوی، دفترششم، ابیات ۴۲۸ تا ۴۲۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

ای رفیقان، راهها را بست یار
آهوی لنگیم و او شیرِ شکار
جز که تسلیم و رضا کو چاره ای؟
در کفِ شیرِ فرخون خواره ای

او ندارد خواب و خور، چون آفتاب
روح ها را می کند بی خورد و خواب

مولوی، مثنوی، دفتر ششم ابیات ۵۷۸ تا ۵۷۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

که بیا من باش یا هم خوی من
تا بینی در تجلی روی من

ور ندیدی، چون چنین شیدا شدی؟
خاک بودی طالبِ احیا شدی

گر زبی سویت نداده ست او علف
چشمِ جانت چون بمانده ست آن طرف؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۸۱ تا ۵۷۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

قَصَّةٔ كَوْتِهٖ كُنْ بِرَايِ اَنِّ غَلَاہِ
كِه سَوِي شِهٖ بَرَنُوشْتِهٖ سَتِ اَو پِيَاہِ

قَصَّهٖ پُرْ جَنَگِ و پُرْ هَسْتِي و كِيَن
مِي فَرَسْتَدِ پِيَشِ شَاهِ نَاَزَنِيَن

كَالْبِدِ نَامِهٖ سَتِ، اَنْدَرِ وِي نَگَرِ
هَسْتِ لَآيِقِ شَاهِ رَا؟ اَنگِهٖ بِيَرِ

مولوی، مثنوی، دفتر چہارم، ایات ۱۵۶۴-۱۵۶۲

لَنجِ حَضُورِ، پَرُوِيْزِ شَہْبَازِي، بَرَنَامَہٗ ۸۹۹

گوشه‌یی رَوْ نامه را بگشا، بخوان بین که حرفش هست در خوردِ شهان؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید. و هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه فرستاده است. از خدا بترسید که خدا به کارهایی که می‌کنید آگاه است.»

(قرآن کریم، سوره حشر (۵۹)، آیه ۱۸)

گر نباشد درخور، آن را پاره کن نامه‌ی دیگر نویس و چاره کن

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۶-۱۵۶۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

لیک فتح نامہ ی تن زپ مدان
ورنہ هر کس سر دل دیدی عیان

زپ: مفت، آسان

نامه بگشادن چه دشوارست و صعب
کار مردانست، نه طفلان کعب

طفلان کعب: اطفالی که به بازی مشغول اند.

جمله بر فهرست قانع گشته ایم
ز آنکه در حرص و هوا آغشته ایم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۵۶۷-۱۵۶۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

باشد آن فهرست، دامی عامه را
تا چنان دانند متنِ نامه را

باز کن سَرنامه را، گردن مَتاب
زین سخن، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

گردن مَتاب: سرپیچی مکن، رُخ مَتاب
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ: خداوند به راستی و درستی دانتر است

هست آن عنوان چو اِقْرارِ زبان
متنِ نامه‌ی سینه را کن امتحان

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۵۷۲-۱۵۷۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

**که موافق هست با اقرار تو؟
تا منافق وار نبود کار تو**

**چون جَوالی بس گرانی می بَری
ز آن نباید کم، که در وی بنگری**

ز آن نباید کم: از آن نباید کمتر باشد، لااقل، دست کم.

**که چه داری در جوال از تلخ و خوش؟
گر همی ارزد کشیدن را، بکش**

جوال: کیسه‌ی بزرگ از نخ ضخیم یا پارچه‌ی خشن که برای
حمل بار درست می‌کردند، بارجامه.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم،
ابیات ۱۵۷۳_۱۵۷۵

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۹

ورنه خالی کن جوالت راز سنگ
باز خر خود را از این بیگار و ننگ

در جَوَال آن کُن که می باید کَشید
سوی سُلطانان و شاهان رَشید

رشید: راهنما، هدایت کننده

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم،

ابیات ۱۵۷۶_۱۵۷۷

گنج مضمون، پرویز شهبازی،

برنامه ۸۹۹

تیترا

«گفتن آن جهود، علی را کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ که
اگر اعتماد داری بر حافظیِ حق، از سر این
کوشک، خود را در انداز و جواب گفتنِ
امیرالمؤمنین، او را»

مُرْتَضَى رَا كَفْت رُوْزِي يَكْ عَنُوْد

كُوْزِ تَعْظِيْمِ خُدَا آكْه نَبُوْد

عَنُوْد: ستیزه‌گر، مُعَانِد

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

بر سر بامی و قصری بس بلند
حفظِ حق را واقفی ای هوشمند؟

گفت: آری او حفیظست و غنی
هستی ما را ز طفلی و منی

گفت: خود را اندر افکن هین ز بام
اعتمادی کن به حفظِ حق تمام

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم،
ابیات ۲۵۴_۲۵۶

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۹

تا یقین گردد مرا ایقان تو
و اعتقاد خوب با برهان تو

ایقان: اعتماد، باور، یقین

پس امیرش گفت: خامش کن، برو
تا نگرده جانّت زین جرأت گرو

کی رسد هر بنده را که با خدا
آزمایش پیش آرد ز ابتلا؟

مهاوی، مثنوی، دفتر چهارم،
ابیات ۳۵۷_۳۵۹

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۹

بنده را کی زهره باشد کز فُصول
امتحانِ حق کند ای گیجِ گول؟

آن، فدا را می‌رسد کو امتحان
پیش آرد هر دمی با بندگان

تا به ما، ما را نماید آشکار
که چه داریم از عقیده در سِرار

سِرار: باطن، نهانخانه، دل یا مرکز انسان

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۶۰-۳۶۲

هیچ آدم گفت حق را که تو را
امتحان کردم درین جرم و خطا؟

تا بینم غایتِ حُلمتِ شها

آه، که را باشد مجالِ این؟ که را؟

حُلم: بردباری

عقل تو از بس که آمد خیره‌سر

هست عذرت از گناه تو بتر

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم،

اپیات ۳۶۵-۳۶۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

آنکه او افراشت سقف آسمان
تو چه دانی کردن او را امتحان؟

ای ندانسته، تو شرّ و خیر را
امتحان خود را کن، آنکه غیر را

امتحان خود چو کردی ای فلان
فارغ آیی ز امتحانِ دیگران

مولوی، مثنوی،

دفتر چهارم،

ابیات ۳۶۸_۳۶۶

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۸۹۹

چون بدانستی که شکر دانه‌ای
پس بدانی کاهلِ شکرخانه‌ای

پس بدان، بی‌امتحانی، که اله
شکری نفرستد ناجایگاه

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۰-۳۶۹

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

این بدان، بی‌امتحان، از علم شاه
چون سری، نفرستد در پایگاه

هیچ عاقل افکند درِ ثمین
در میان مُستراحی پُر چمین؟

ثمین: قیمتی، گرانبها

چمین: کثافت

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۲-۳۷۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

زآنکه گندم را حکیم آگهی
هیچ نفرستد به انبار گهی

شیخ را که پیشوا و رهبرست

گر مریدی امتحان کرد، او خَرسست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۳-۳۷۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

امتحانِش گر کنی در راهِ دین
هم تو گردی مُفْتَحَن ای بی‌یقین

جرأت و جهلت شود عریان و فاش
او برهنه کی شود زان اِفْتِش؟

اِفْتِش: تفتیش کردن

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۷۶-۳۷۵

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

گر بیاید ذره، سَنَجَد کوه را
بر دَرَد ز آن کُه، ترازوش ای فتی

کز قیاس خود ترازو می‌تند
مرد حق را در ترازو می‌کند

مولوی، شوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۷-۳۷۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

چون نڱنجد او به میزانِ خِرد
پس ترازویِ خِرد را بر دَرَد

امتحان هم چون تصرف دان در او
تو تصرف بر چنان شاهی مَجُو

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم،

بیت ۳۷۹_۳۸۰

گنجِ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۳_۳۸۱

چه تصرف کرد خواهد نقش‌ها
بر چنان نقّاش، بهر ابتلا؟

امتحانی گر بدانست و بدید
نی که هم نقّاش آن بر وی کشید؟

چه قدر باشد خود این صورت که بست
پیش صورت‌ها که در علم وی است؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

وسوسه‌ی این امتحان، چون آمدت
بخت بد دان کآمد و گردن زدت

چون چنین وسواس دیدی، زود زود
با خدا گرد و، در آ اندر سجود

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۵_۳۸۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۷_۳۸۶

سَجْدَه‌گَه را تَر کُن از اشک روان
کای خدا تو وارِهانم زین گمان

آن زمان کت امتحان مطلوب شد
مسجد دین تو، پُر خَرُوب شد

خَرُوب: گیاه خَرُوب که بوته‌ای بیابانی
و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی
بروید آن را ویران می‌کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۹



ازدهایی خرس را در می‌کشید
شیرمردی رفت و فریادش رسید

شیرمرد: دلاور

شیرمردانند در عالم مدد
آن زمان کافغانِ مظلومان رسد

بانگ مظلومان ز هر جا بشنوند
آن طرف چون رحمتِ حق می‌دوند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ایات ۱۹۳۲-۱۹۳۴

آن ستون‌های خَلَل‌های جهان
آن طبیبانِ مرض‌هایِ نهان

محض مهر و دآوری و رحمت‌اند
همچو حق، بی علت و بی رشوت‌اند

این چه یاری می‌کنی یکبارگیش؟
گوید: از بهرِ غم و بیچارگیش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۳۷-۱۹۳۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

مهربانی شد شکارِ شیرمرد
در جهان دارو نجوید غیرِ درد

هر کجا دردی، دوا آنجا رود
هر کجا پستی است، آب آنجا دود

آب رحمت بایدت، رَوُ پست شو
وانگهان نورِ خمرِ رحمت، مست شو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۴۰-۱۹۳۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر
بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

«حضرتِ حق سراپا رحمت است، بر یک رحمت قناعت مکن.»

چرخ را در زیرِ پا آر ای شجاع
بشنو از فوقِ فلک، بانگِ سَماع

پنبه‌ی و سواس بیرون کن ز گوش
تا به گوشات آید از گردون، خروش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۴۳-۱۹۴۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

پاك كن دو چشم را از مويِ عيب تا بينی باغ و سَروستانِ غيب

سَروستان: جایی که درخت سرو بسیار باشد، بوستان

دفع كن از مغز و از بينی زُكام تا كه ريحُ الله در آيد در مَشام

ريحُ الله: نسيمِ جانبخشِ الهی

زكام: التهابِ مخاطِ بينی که بر اثر سرماخوردگی یا حساسیت ایجاد می‌شود و با عطسه، آبریزش و گرفتگی بينی همراه است، در اینجا خواهش و هوای نفسانی که مانع از ادراک حقیقت می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۴۵-۱۹۴۴

گنج مضمون، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

هیچ مگذار از تب و صفرا اثر
تا بیابی از جهان، طعم شکر

داروی مردی کن و عنین میوی
تا برون آیند صدگون خوبزوی

عنین: مردی که در آمیزش جنسی ناتوان است.

کُنْدِهِی تَن رَا ز پَای جَان بَکَن
تَا کُنْد جُولَان بَه گِرِدِ اَنجَمَن

هولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۴۸-۱۹۴۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

مُغْلٌ بُخِلَ از دست و گردن دور کن
بخت نو دریاب در چرخِ کهن

مُغْلٌ: زنجیر
بُخِلَ: تنگ نظری

ور نمی تانی به کعبه‌ی لطف پر
عرضه کن بیچارگی بر چاره‌گر
زاری و گریه، قوی سرمایه‌ای است
رحمتِ کَلْبِی، قوی‌تر دایه‌ای است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۵۱-۱۹۴۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

دایه و مادر، بهانه‌جو بُود
تا که کی آن طفلِ او گریان شود

طفل حاجات شما را آفرید
تا بنالید و شود شیرش پدید

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، آیات ۱۴۵۲-۱۴۵۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

گفت: اُدْعُوا اللَّهَ، بِي زَارِي مِبَاش تا بجوشد شیرهای مِهْرهاش

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ ۗ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ۗ وَلَا تَجْهَرُوا
بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.»

«بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید [ذات یکتای او را
خوانده اید] نیکوترین نام ها [که این دو نام هم از آنهاست] فقط ویژه اوست.
و نماز خود را با صدای بلند و نیز با صدای آهسته مخوان و میان این دو [صدا]
راهی میانه بجوی.»

(قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۱۱۰)

هُوِي هُوِي بَاد و شيرافشانِ ابر در غم ماآند، يك ساعت تو صبر

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۵۵-۱۹۵۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ نَشْنِيدُهَا؟ اندرین پستی چه بر چَفْسیده‌ای؟

چَفْسیده‌ای: چسبیده‌ای
«مگر نشنیده‌ای که حق تعالی می فرماید: روزی
شما در آسمان است؟ پس چرا به این دنیای
پست چسبیده‌ای؟»

«وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»

«و رزقِ شما و هر چه به شما وعده شده در آسمان است.»
(قرآن کریم، سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۲۲)

ترس و نومیدیت دان آواز غول می‌کشد گوشِ تو تا قَعْرِ سُفُولِ

سُفُولِ: پستی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۵۷-۱۹۵۶

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

هر ندایی که تو را بالا کشید
آن ندا می‌دان که از بالا رسید

هر ندایی که تو را حرص آورد
بانگِ گرگی دان که او مردمِ دَرَد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۵۸-۱۹۵۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

این بلندی نیست از رویِ مکان
این بلندی‌هاست سویِ عقل و جان

هر سبب بالاتر آمد از اثر
سنگ و آهن فایق آمد بر شَرَر

آن فلانی فوق آن سرکش نشست
گرچه در صورت به پهلویش نشست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ایات ۱۹۶۲-۱۹۶۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

فوقیئی آنجاست از رویِ شرف جایِ دور از صدر باشد مُسْتَخَف

فوقیئی: برتری

مُسْتَخَف: حقیر، بی ارزش

سنگ و آهن زین جهت که سابق است
در عمل فوقیُّ این دو، لایق است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۶۴-۱۹۶۳

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

وَأَنْ شَرَّ رَازِ رُوى مَقْصُودِيَّ خُويش
زَأْهِنِ وَ سَنَگِ اسْتِ زِينِ رُوِ پيشِ پيشِ

سَنَگِ وَ أَهِنِ اَوَّلِ وَ، پايانِ شَرِّ
لِيكَ اَيْنِ هَرِ دُو تَنَنْدِ، وَ جَانِ شَرِّ

أَنْ شَرِّ گَرِ دَرِ زَمَانِ وَاپسِ تَرَسْتِ
دَرِ صَفْتِ ازِ سَنَگِ وَ أَهِنِ بَرِ تَرَسْتِ

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۶۷-۱۹۶۵
گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

در زمان، شاخ از ثمر سابق‌ترست
در هنر از شاخ، او فایق‌ترست

چونکه مقصود از شجر آمد ثمر
پس ثمر اول بود، آخر شجر

خرس چون فریاد کرد از اژدها
شیرمردی کرد از چنگش رها

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات. ۱۹۷۰-۱۹۶۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

حیلت و مردی به هم دادند پُشت
اژدها را او بدین قوَّت بکُشت

اژدها را هست قوَّت، حیلَه نیست
نیز فوق حیلَه‌ی تو، حیلَه‌ای است

حیلَه‌ی خود را چو دیدی، باز رَوُ
کز کجا آمد، سویِ آغاز رَوُ

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۷۳-۱۹۷۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

هر چه در پستیست، آمد از عُلَا
چشم را سویی بلندی نه، هَلا

عُلا: رفعت، شرف، بزرگی

روشنی بخشد نظر اندر عُلَا
گرچه اول خیرگی آرد بلا

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۷۵-۱۹۷۴

لج حنون، پرویز شهباز، برنامه ۸۹۹

چشم را در روشنایی خوی گن
گر نه خفّاشی، نظر آن سوی گن

عاقبت بینی نشانِ نورِ توست
شهوَتِ حالی، حقیقتِ گورِ توست

عاقبت بینی که صد بازی بدید
مثل آن نبود که یک بازی شنید

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۷۸-۱۹۷۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

زان یکی بازی چنان مغرور شد
کز تکبر ز اوستادان دور شد
سامرنی وار آن هنر در خود چو دید
او ز موسی از تکبر سر کشید

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۰-۱۹۷۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹



اوز موسی آن هنر آموخته
وز معلّم، چشم را بردوخته
لاجرّم موسی دگر بازی نمود
تا که آن بازی و جاننش را رُبود

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۲-۱۹۸۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹



ای بسا دانش که اندر سر دَوَد
تا شود سرور، بد آن خود سر رَوَد
سر نخواهی که رود، تو پای باش
در پناهِ قطبِ صاحبزای باش
گر چه شاهی، خویشِ فوقِ او مَبین
گر چه شهدی، جز نباتِ او مَچین

مهاوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۸۵-۱۹۸۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

فکر تو نقش است و، فکر اوست چنان
نقد تو قلب است و، نقد اوست کان

او تویی، خود را بجو در اوی او
کو و کو گو، فاخته، شو سوی او

فاخته: قمری، که موقع آواز خواندن کو، کو... می کند.

ور نخواهی خدمت آبنای جنس
در دهان ازدهایی همچو خرس

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۸۸-۱۹۸۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

**بوک استادی رهاوند مر تو را
وز خطر بیرون کشاوند مر تو را**

**زاری می کن، چو زورت نیست هین
چونکه کوری، سر مگش از راه بین**

راه بین: بیننده‌ی راه، مرشدِ هدایتگر

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۹۰-۱۹۸۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

تو کم از خرسی نمی نالی ز درد؟
خرس رست از درد چون فریاد کرد

ای خدا سنگین دلِ ما موم کن
نالهی ما را خوش و مرحوم کن

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۹۲-۱۹۹۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

آدم همانیده زندگی نمی کند، زندگی را به
آینده می اندازد. ولی عاشقان در این
لحظه زنده و به خدا وصل هستند، خدا
همیشه در این لحظه زنده است و نمی میرد،
عاشقان هم چون به او وصل هستند در واقع
خدا در روی زمین هستند.

گنج حشور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹





این لحظه در واقع ما پیش خدا

هستیم؛ فضای گشوده شده

خداوند است.



یکی از مهم‌ترین تله‌هایی که انسان‌ها در آن می‌افتند تلهٔ ستیزه و قضاوت در مورد بزرگان و شک کردن در مورد آنهاست.

هرکسی در این تله می‌افتد باید بتواند خودش را از این دام نجات بدهد وگرنه می‌رسد به جایی که میل ندارد حرف بزرگان را قبول کند آن هم به خاطر شرطی‌شدگی‌های ذهنی و دید همانیدگی‌هاست که با حرف بزرگان نمی‌خواند.

این یک تصمیم اساسی برای همه

است:

من از چیزی که ذهنم نشان می دهد

زندگی نمی خواهم.

وقتی یک همانیدگی را شناسایی می‌کنیم و با فضاگشایی
مرکزمان عدم می‌شود بلافاصله یک خاصیتی به نام
«صبر» در ما به وجود می‌آید متوجه می‌شویم که باید
صبر کنیم تا این «تحول و تبدیل» صورت بگیرد و چشم
عدم ما که باز می‌شود این خودش «شکر» می‌آورد .
پس «شکر و صبر» از خاصیت‌های مرکز عدم یا
فضاگشایی است و این کار را باید ادامه بدهیم.



**نباید بگوییم ما پهلوان هستیم و همه را می‌توانیم
عوض کنیم ما نمی‌توانیم دیگران را عوض کنیم.
تمام تمرکز ما روی خودمان است.**

شما باید خودتان را حفظ کنید،

**اگر حس می‌کنید پهلوان هستید و می‌توانید همه
را عوض کنید، در چنگال من ذهنی اسیر هستید.
هرکسی باید خودش فضاگشایی کند تا خداوند او
را عوض کند.**

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹



چرا ما دچار درد می شویم؟

برای این که با نفس یا منذهنی داریم فکر می کنیم، اگر کار می کنیم نتیجه نمی گیریم و درد نصیب مان می شود، آیا باید بگوییم که خداوند هم دور و است به ما خیانت کرد؟ نه، او دارد می گوید که این طوری که تو هستی و فضاگشایی نمی کنی، با همانیدگیات و برحسب آن فکر می کنی غلط است، آن را رها کن.

خداوند کینه ندارد و نمی‌خواهد از ما انتقام بگیرد
فقط می‌خواهد ما متوجه اشتباهمان بشویم؛ در واقع
آئینه است و دائماً ما را به خودمان نشان می‌دهد ما
باید سعی کنیم روی خودمان بیشتر کار کنیم تا بهتر
شویم و دوباره در آئینه خداوند یا عارفِ کامل در
اینجا (مولانا) خودمان را ببینیم؛ یعنی مرتب روی
خودمان کار می‌کنیم و در آئینه مولانا خودمان را
می‌بینیم و تا زمانی که خودمان را بد می‌بینیم پس
بد هستیم، هنوز باید کار کنیم.

این‌که من دانشمند هستم، فیزیک،
شیمی و ریاضیات خوانده‌ام، بله
این‌ها خیلی علوم خوبی هستند،
بحثی در آن نیست، ما این علم و
دانش را داریم ولی با آن نمی‌توانیم
این فضای گشوده‌شده را بسنجیم.
این علمی که از فضای گشوده‌شده می‌آید
از طریق دانش کتابی به دست نمی‌آید و
با آن قابل مقایسه نیست.

اگر شما خودتان را رها کنید و راجع به من (آقای شهبازی) فکر کنید، من این جا فقط یک آینه گرفته ام تا شما خودتان را ببینید اگر از من انتقاد کنید یا عیب بگیرید یا قضاوت کنید، دارید خودتان را در من ذهنی اسیر و زندانی می کنید. شما با من کاری ندارید، فقط با خودتان کار دارید، با هیچ کس به جز با خودتان کاری ندارید. شما می خواهید در آینه زندگی، آن موجود حقیقی که شما هستید، آن را ببینید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹



روز قیامت، یعنی روزی که شما بدانید فقط
این لحظه وجود دارد، زندگی وجود دارد و
توجه نکنید به آن چیزی که ذهن تان نشان
می دهد، زندگی را به حرف درنیاورید، فضا را
باز کنید و ساکت بشوید. یواش یواش قیامت
شروع می شود، قیامت این لحظه ابدی
است.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹



تا زمانی که متوجه نشویم که فقط این لحظه
وجود دارد، در این صورت من ذهنی و نماینده
ابلیس هستیم، ابلیس از خداوند خواسته تا
قیامت او را زنده نگه دارد تا راه انسان ها را
بزند.

پس من ذهنی ما هم تا زمانی که به عنوان هشیاری
متوجه نشویم که نباید به آن چیزی که ذهن نشان
می دهد توجه کنیم و بر حسب آن حرف بزنیم، خودش
را زنده نگه خواهد داشت.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

هرچه برحسب همانیدگی‌ها حرف می‌زنیم،
عمر من ذهنی زیادت‌ر می‌شود. ما داریم این
لحظه را، زندگی را، تبدیل به زمانِ
روان‌شناختی (گذشته و آینده) می‌کنیم.
درست مثل این‌که کسی گل‌های واقعی را
به گلِ مصنوعی و پلاستیکی تبدیل کند!
زندگی که در این لحظه زنده‌است، چه
اشکالی دارد که ما بیاییم آن را پلاستیکی
کنیم؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

**اگر کسی فضاگشایی واقعی بکند، خداوند فراموشی
حضور را به او نمی‌گمارد.**

ما حضور را فراموش کرده‌ایم، برای این‌که
صادق نیستیم و با ذهن عمل می‌کنیم. گرچه
که داریم سعی می‌کنیم که شمع حضورمان
روشن بشود.

شما می‌گویید سال‌هاست من دارم روی خودم
کار می‌کنم پس چرا شمع حضور من روشن
نمی‌شود؟!

شما دقت کنید ببینید که در این لحظه صادق صادق

هستید یا نه؟!

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

شما فضا را باز می‌کنید، اصلاً کاری
ندارید که احوال ذهن‌تان خوب یا بد
است. همین‌طوری لحظه به لحظه
فضاگشایی می‌کنید جلو می‌روید.
صحبت از حال و احوال، مال من ذهنی
است. این‌که پنج دقیقه دیگر، یا دو سال
دیگر حال من چه‌جوری خواهد شد؟ این
در زمان بودن است و درست نیست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹



دردِ هشیارانه همیشه همراه با تبدیل است، چه بسا اگر شما
دردِ هشیارانه نمی‌کشید این چهره‌ای از دور و مُناقق بودن
است، یعنی ما می‌گوییم من دارم عوض می‌شوم ولی هیچ
دردی نیست!

عوض شدن؛ یعنی این که شما دیدِ من‌ذهنی را که سال‌ها
با آن زندگی کرده‌اید و با آن همانیده هستید، می‌خواهید
کنار بگذارید در واقع این عینک را می‌خواهید از چشمتان
دریابورید و عینکِ عدم بگذارید و ابتدا ذهن مقاومت
می‌کند؛ شما باید با فضاگشایی این عینک را بردارید و این
کار حتماً دردِ هشیارانه دارد.

انسانی که به زندگی
زنده است دروغ نمی گوید،
لزومی به دروغ نیست، هر
دروغی دورویی در مقابل روی
خداوند است. هر دروغی
حتی دروغِ مصلحت آمیز، اصلاً
هیچ فرقی نمی کند.

من‌های ذهنی یک گیاهانِ منفرد و کاشته شده در
یک جاهایی با ریشهٔ خیلی کم‌عمق و خشک هستند،
از خودمان بپرسیم که من یک گیاه کم‌عمق هستم؟
یا به عارفِ کامل وصل هستم؟ اگر شما هرچیز که
مولانا می‌گوید با جان و دل بپذیرید و در دلتان تأیید
کنید بگویید این عجب چیز درستی‌ست این درست
است نه آن چیز که من می‌دانستم؛ پس شما دارید
بیدار می‌شوید.

در ما یک جنسِ عدم‌بین و سکوت‌شنو وجود دارد
که هر لحظه از آن استفاده می‌کنیم، بارها گفته‌ایم
شما حرف‌های مرا می‌شنوید، حرف‌های من را
این گوش شما می‌شنود، سکوتِ بین حرف‌ها را
چه چیز می‌شنود؟ پاسخ این است: سکوت را همین
سکوت‌شنو می‌شنود؛ همین جنس اصلی شما که
خداگونه است.

این حق خداوند است که بنده را امتحان کند
ببیند که آیا از جنس او شده؟ امتحان خداوند
چیست در این لحظه؟ فضاگشایی. هر لحظه که
فضا را باز می‌کنیم و عدم را به مرکزمان می‌آوریم،
داریم از امتحان قبول می‌شویم و هر لحظه که به
چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد مقاومت می‌کنیم،
قربانی این جهان می‌شویم و جهان ما را تسخیر
می‌کند، از امتحان رفوزه می‌شویم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

ما نمی‌توانیم با عقل من ذهنی
از من ذهنی خارج بشویم. اگر
کسی حقیقتاً چند تا چیز خوب
به ما می‌گوید، می‌بینیم این‌ها
مفید است، خوب او دارد به داد
ما می‌رسد؛ مثل مولانا که الآن
دارد به فریاد ما می‌رسد. اگر آن‌ها
را نمی‌گفت، ما در آن جهلمان
می‌ماندیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

من ذهنی می‌گویند که من مریض نیستم، حال
خیلی هم خوب است. خوب، پس چرا این قدر
غصه داری؟ چرا این قدر جهل داری؟ چرا
این قدر مریض هستی؟ چرا زندگیا ت رَمَق
ندارد؟ چرا حتی مریض جسمی هم می‌شوی؟
پس یک اشکالی داری! اما او می‌گوید من
اشکالی ندارم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۱۹۹

برای به حضور رسیدن باید کمک خواستن مان از ته
دلمان بریاید، تا یک پیر، یک عاشق، مولانا به ما کمک
کند.

ما باید حس نیاز بکنیم، بگوئیم که احتیاج دارم
حضورم بیشتر بشود، شادی ام بیشتر بشود، مسئله دارم،
مسئله درست می کنم، همانفیدگی دارم، می دانم درد
دارم. اینها همه اعتراف به نقص است با زبان حال و
جذب کننده رحمتِ کلی خداوند است.

لُنج حضور، پروین شهبازی، برنامه، ۸۹۹

عاشقان انسان‌هایی هستند که از من ذهنی
رهاشده و به این لحظه ابدی و به بی‌نهایت
زندگی زند هستند.

آن‌ها به لحاظ وسعت، بی‌نهایت فضا داری،
و به لحاظ زمان در این لحظه زند هستند
بنابر این زندگی را به آیند نمی‌اندازند.

کنج حضور، پرویز شهباز، برنامه ۸۹۹

من ذهنی این لحظه را نمی شناسد و آن را به
زمان یعنی به آینده موکول می کند. در صورتی که
زمانِ حقیقی، این لحظه است.

هر چیزی در این لحظه اتفاق می افتد.
الآن، در این لحظه که شما در حال خواندن این
متن هستید، این عینیت دارد.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

انسان‌ها معمولاً دانسته‌نادران نیستند، خیلی از
انسان‌ها نمی‌دانند که مرکزشان همانید و هشپاری
جسمی دارند، نمی‌دانند یک هشپاری دیگری
هم وجود دارد، فکرمی کنند که اگر اصلشان را
پنهان کنند و یک چیز دیگر بگویند،
این زندگی کردن می‌شود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

دو جور دید داریم. یکی به صورت همانیده شده
به وسیله همانیدگی‌ها، اگر کسی با عینک
همانیدگی‌ها ببیند دور و یا منافق است، بنابراین
آن چیزی که می‌گوید واقعاً آن نیست. یک دید
هم دید نظر است، اگر ما فضا را باز و مرکزمان را
عدم کنیم، و با مرکز عدم ببینیم، این دیدِ نظر و
همان دید اصلی ماست در این صورت می‌توانیم
متوجه بشویم که آن چیزی که در ذهن به صورت
تصویر می‌بینیم، آن ما نیستیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

این لحظه دوتا انتخاب داریم، یکی آن چیزی را که ذهن ما نشان می‌دهد ببینیم و انتظار زندگی از آن داشته باشیم، یکی فضا را باز کنیم انتظار زندگی از فضای باز شده داشته باشیم. اگر از آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد انتظار زندگی داریم، پس در این صورت در این لحظه نیستیم در زمان هستیم چون آن چیز به وسیله ذهن ما نشان داده می‌شود، پس هشیاری جسمی داریم. هشیاری جسمی در زمان مجازی است. بنابراین می‌گوییم الآن زندگی نیست، در آینده است و این لحظه را تبدیل به آینده می‌کنیم؛ یعنی مرتب زندگی کردن را به آینده می‌اندازیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

اگر کسی از جنس جسم باشد ولی ادعا کند
که از جنس غیرجسم و از جنس عدم است،
ولی واقعاً عدم نباشد و مرکزش جسم باشد،
این آدم منافق است و دروغ می‌گوید و
متأسفانه ما وقتی که من‌ذهنی درست
می‌کنیم، با من‌ذهنی حرف‌های معنوی
می‌زنیم و به اعمالی هم می‌پردازیم که
معمولاً آن اعمال یا مذهبی هستند یا
معنوی، هرچه هستند به واسطه انجامشان
می‌گوییم ما انسان معنوی هستیم به این
معنا که در واقع ما دوباره به وحدت رسیده‌ایم
و از جنس زندگی شده‌ایم.
ولی در واقعیت این‌طور نیست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

اگر شما زیاد حرف بزنید در این
صورت دارید به خداوند می‌گویید
می‌خواهم عمر من ذهنی‌ام
زیاد بشود، در حالی که شما
می‌خواهید من ذهنی‌تان بمیرد.

اگر شما این لحظه را می‌خواهید
و در این لحظه به زندگی زنده
بشوید، یعنی عمر من ذهنی
تمام شده است.

چرا ما نمی‌گوییم خدایا ما را به خودت زنده
کن در عوض می‌گوییم خدایا آن چیز را کم
نکن این را زیاد کن؛ این‌ها قضاوت است!
یعنی شما می‌گویید ما بلد هستیم و شما بلد
نیستید!

ما از هر کسی که چیزی به ما نداده، یا کم
داده و یا بُرده، رنجیده‌ایم، به‌طور کلی از خدا
هم رنجیده‌ایم، خبر نداریم که هر بلایی سر ما
آمده خودمان آورده‌ایم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

من ذهني وکینه آن مثل يك منبع
سیانور است هر کسی کینه دارد هر
فکر و عملی می کند، يك قطره
به آن می ریزد و همه چیز را مسموم
می کند و از بین می برد.

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۹

به ما وعده داده شده هر
لحظه که فضاگشایی کنیم
رزق مان از آن طرف
می آید، و وقتی فضا را
بیندیم سهمیه آن وری را
بسته ایم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

سؤال نکردن هم یکی از مواردی است که باید به آن عادت کنیم، فضا را باز کنیم، سکوت کنیم، صادق باشیم، متواضع باشیم، قضاوت نکنیم، دل بدهیم، وجود ذهنی و دانش آن را پایین بیاوریم و به خودمان به عنوان هشیاری بقبولانیم که این دانش ذهنی غیر از ضرر فایده‌ای ندارد! گرچه در جهان مادی به ما کمک می‌کند چیزهای مادی بدست آوریم، ولی از نظر معنوی کمکی به ما نمی‌کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹


ما با ذهنمان راه و اصول گذاشتیم و
اصرار داریم که باید این طوری باشد، اگر
این طور نباشد این اصلاً راه دین و زندگی
نیست، این کفر است، اینها شکایت
است و شکایت یعنی جفا و جفا عکس
وفاست.

هر حرفی که ما در ذهنمان می‌زنیم،
داریم به خداوند می‌گوییم من از جنس
تو نیستم، و این یعنی بی‌وفایی به
الست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

در کارِ معنویت ما سؤال
نداریم، سؤال مالِ ذهن
است، هر سؤالِ ذهنی یک
جوابِ ذهنی دارد که شما
را در ذهن نَگه می دارد،
سؤال کردن یکی از
موانعیست که خیلی
سخت می شود از آن
گذشت.

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۹



اگر دل شما از جهان سرد بشود یعنی دارید به زندگی
زنده می‌شوید و کم‌کم چیزهایی که ذهن به شما نشان
می‌دهد از ارزش می‌افتند، بعضی‌ها فکر می‌کنند
اگر به خدا زنده شوند بی‌چیز می‌شوند، نه! شما با
خردِ درون و عقلِ زندگی حرکت کنید و پول در
بیاورید، ولی با آن همانیده نشوید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹



آفت ما انسان‌ها، عدم شناسایی است.
چرا ما نمی‌توانیم زندگی را شناسایی کنیم؟
برای این که مرکز ما عدم نیست. **جسم**

است.

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۹



دوستی یک من ذهنی با
یک من ذهنی دیگر به یک
چیز کوچک بند است،
یک دفعه سرِ یک چیز
کوچک با هم دشمن
می شوند، این به علتِ
آفتِ عدم شناسایی
زندگی در انسان های
دیگر است.

بحث وجدل، ستیزه، سؤال، شك و
این جور چیزها، ما را در ذهن نگه
می دارد، ما نباید اسیر دیدهای من ذهنی
خودمان بشویم و براساس آن دید، با
بزرگان بجنگیم که این بزرگ ترین تله ای
است که انسان می افتد، بعضی موقع ها
می تواند خودش را نجات بدهد، بعضی
موقع ها هم نمی تواند نجات بدهد.

ما حداقل دروغ نگوییم و
بفهمیم، این چیزی که در مرکز
ما هست ما را دروغین می‌کند،
وقتی مرکز ما جسم است دروغین
و از جنس جسم هستیم، خداوند
نمی‌خواهد ما آن‌طوری بشویم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

شما باید با خودتان یک خلوتی بکنید،
بگویید که من نه با پیران، آن‌هایی که راهنما
هستند، نه با مولانا، نه با خدا، با هیچ‌کدام
مبارزه و بحث و جدل نمی‌کنم، اگر عقلم
نرسید تخطئه نمی‌کنم، ایراد نمی‌گیرم،
من ذهنی می‌کند، من ذهنی در سودای این
جهان، ولی با همان دید و دانش می‌خواهد
با انسان‌هایی که کاملاً به زندگی زنده
شده‌اند، عاشقان هستند، زورآزمایی و
مبارزه کند و ایراد بگیرد.

آن چیزی که من ذهنی به آن عاشق است همانیدگی‌ها و دردها هستند.

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۹



عاقبت بینی

مادر عاقبت بینی‌ها این است که ما بدانیم عاقبتِ ما یک فضای گشوده‌شده لایتناهی است و این کار فقط با فضاگشایی دیده می‌شود، **دوتا عاقبت داریم**، یکی از نظر مادی، یکی از نظر معنوی. راجع به عاقبتِ معنوی حرف می‌زنیم و آن عاقبتِ مادی هم بستگی به همین عاقبت معنوی دارد، آیا شما می‌دانید اگر الان مرکزتان همانیده است زندگی می‌خواهد آخرو عاقبتِ شما با مرکز عدم یک فضای گشوده‌شده لایتناهی بشود؟ هر لحظه که فضا گشوده‌تر می‌شود انعکاسش در بیرون بهتر می‌شود برای این که خرد، عشق و فرّ ایزدی، از این فضای گشوده‌شده به فکر و عمل‌تان می‌ریزد، بیرون هم بهتر می‌شود.

تا زمانی که ما عوض نشدیم، تا زمانی که انعکاس ما در آن آینه، کینه و یا بداندیشی بر حسب من ذهنی است، تا زمانی که همانیدگی داریم و خودمان را بد می‌بینیم، تا زمانی که بدی می‌بینیم، بدی از بیرون به ما می‌آید، پس اشکال داریم، زندگی آینه است، ما دائماً اگر بد هستیم در آن آینه خودمان را می‌بینیم، باید خودمان را درست کنیم و درست کردن هم در واقع تسلیم کردن کامل خود به این آینه است، ما خودمان را در اختیار او (خداوند) قرار می‌دهیم، پس، از دیدی که همانیدگی‌ها به ما می‌دهند از آن می‌گذریم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

انسان با حرف‌هایی که در ذهنش می‌زند، با دیدی که دارد که دیدِ جدایی و دیدِ جسمی است، حرف‌هایی می‌زند که بیشتر به دیوانگی شبیه است، آیا خدا هست؟ نیست، اگر بود که این طوری نمی‌شد، این همه ظلم می‌شود پس خداوند کجاست؟ اگر وجود دارد، پس نیست دیگر، این‌ها همه نشانِ این است که این شخص همانیده است، از طریق عینک‌های جسمی می‌بیند. نمی‌فهمد آن چیزی که دارد می‌بیند و تجربه می‌کند، خودش دارد می‌کند، و آن چیزی که می‌بیند در آینهٔ خداوند است. اگر می‌خواهد کارش درست بشود، باید مرکز را عدم و دیدش را درست کند.

انسان کامل ریشه‌های عمیقی در
زندگی دارد، ریشه همه انسان‌ها
به خدا یا انسان کامل وصل
است. انسان کامل عاقبت را
می‌بیند، من ذهنی نمی‌بیند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹

این تصویر ذهنی (من ذهنی) قرار بوده
موقت باشد، راه شناختن این تصویر ذهنی و
زمان مجازی این است که ما بیاییم به یک
وسیله‌ای مرکزمان را دوباره عدم کنیم،
همان مرکزی که قبل از ورود به این جهان
بودیم. این کار با تسلیم صورت می‌گیرد،

تسلیم، پذیرش اتفاقی است که ذهن در این
لحظه به طور کامل نشان می‌دهد، این کار
یک پدیده‌ای است که دوباره مرکز ما را
عدم می‌کند. وقتی مرکز ما عدم می‌شود،
ما دوباره مثل اول می‌بینیم.


هر موقع ما فضاگشایی می کنیم خواهیم
دید که مرکز ما عدم و ذهن ما ساکت
می شود. ساکت بودنِ ذهنِ ما، معادل
با عدم بودنِ مرکز ماست، به طوری که
همهٔ همانیدگی‌ها شناسایی می شوند و
می آفتند، ما بالاخره به بی نهایتِ خداوند
زنده می شویم و این بی نهایتِ خداوند،
بی نهایت فراوانی هم است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹




اگر الآن مولانا می خوانیم، یا شما
صد درصد حرف‌های ایشان را قبول
دارید و دارید خودتان را عوض
می کنید، یا نه، به بعضی‌ها ایراد
می گیرید، برای این که یک جور دیگر
می بینید، دارید زور آزمایی می کنید،
پس بدان که تا ابد کور خواهی ماند،
یعنی همین من ذهنی را خواهی داشت.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹



ما تا با مولانا ستیزه می کنیم
چیزی یاد نمی گیریم، تا ایراد
می گیریم، تا قضاوت می کنیم،
تا تحلیل می کنیم، می گوئیم
این غلط است، این درست
است، چیزی یاد نمی گیریم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۹




ما اصلاً نمی‌دانیم چطوری تغییر
می‌کنیم، اگر کسی بگوید من
می‌دانم، دروغ می‌گوید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۱۹۹

وقتی مرکز ما عدم است ارزش
خودمان را می‌دانیم، وقتی که
همانیده هستیم، نمی‌دانیم، یک
امتحانی از خودمان می‌توانیم بکنیم
که آیا برای ما چیزها مهم هستند؟
یا آدم‌ها؟ اگر آدم‌ها مهم هستند به
احتمال زیاد مقدار زیادی حضور،
زندگی، در ما هست.

کنج حضور، پرویز شعبازی، برنامه ۸۹۹



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com